

فهرست مطالب

مقدمه	۱۱
فلسفه لاجوردی سپهری	۲۳
زندگی خواب‌ها: مفهوم «رؤیا» در هشت کتاب سپهری	۴۱
هبوط در هیچستان: بازخوانی تطبیقی کویریات شریعتی و هشت کتاب سپهری	۶۱
من چه سبزم امروز: طرحواره‌ای از عرفان مدرن (۴)	۹۱
سلوک عرفانی و امر سیاسی: طرحواره‌ای از عرفان مدرن (۵)	۱۱۱
مرگ در ذهن اقلی جاری است: طرحواره‌ای از عرفان مدرن (۶)	۱۲۹
مناسک فقهی و سلوک عرفانی: طرحواره‌ای از عرفان مدرن (۷)	۱۴۷
خواهر تکامل خوشترنگ: زن در هشت کتاب سهراب سپهری	۱۶۱
ناتوانی دست‌های سیمانی: تأملی در احوال و اشعار فروغ فرخزاد	۱۸۳
پاکی آواز آبها: تأملی در اصناف ایمان‌ورزی	۲۰۹

گفتگوها

بازخوانی پروژه عرفان مدرن	۲۲۵
مکتب شیراز و سلوک عرفانی	۲۳۵
در پی آواز سپهری	۲۴۵
دم زدن در هوای سهراب	۲۵۳

ضمائم

پر از طراوت تکرار	۲۶۵
نوبت عاشقی	۲۶۹

فلسفه لاجوردی سپهری	۱۰
پیوند عمر بسته به مویی است.....	۲۷۳
گزارش جلسه رونمایی در سپهر سپهری.....	۲۷۹

مؤخره

سروش سپهری (مؤخره‌ی کتاب فلسفه لاجوردی سپهری).....	۲۹۳
نمایه.....	۳۴۹

مقدمه

سال ۷۱ شمسی که در رشته داروسازی در دانشگاه علوم پزشکی تهران مشغول به تحصیل شدم، با سهراب سپهری آشنا بودم و فقراتی از دفتر «صدای پای آب» را خوانده بودم، بدون آنکه شناخت بیشتری درباره شعر او و هشت کتاب داشته باشم. بخت بلندی داشتم که یکی از همکلاسی‌هایم در دانشکده داروسازی از همان ترم‌های نخست پیشنهاد کرد با یکدیگر درباره شعر و عرفان سپهری گفتگو کنیم. او چند سالی از ما بزرگتر بود و با ادبیات و شعر معاصر بسیار آشنا بود. به یاد می‌آورم روزهایی را که در کتابخانه دانشکده می‌نشستیم و افزون بر درس و مشق داروسازی، به تفصیل راجع به سپهری سخن می‌گفتیم. در حقیقت من شنونده بودم و با اشتیاق به نکاتی که او بیان می‌کرد، گوش جان می‌سپردم. خاطرم هست درباره شعر «گذار» از دفتر «شرق اندوه» و برخی دیگر از اشعار آن دفتر، همچنین دفتر «صدای پای آب» و «مسافر» صحبت می‌کردیم. گفتگوهای فوق‌العاده دل‌انگیز و فرح‌بخشی بود؛ پس از بیست سال، هنوز آن ساعات و روزهای خوش و خاطره‌انگیز را به نیکی به‌خاطر دارم. رفته‌رفته دریافتم سپهری چقدر تحت تاثیر آئین بودیسم بوده و تا چه میزان آموزه‌های عرفان شرقی در اشعار او ریزش کرده است. پس از آن، من که مفتون ذهن، ضمیر و زبان سهراب شده

و دل و جانم از قدوم او خجل گشته بود، اشعار وی و آثاری را که درباره او منتشر می‌شد مکرر در مکرر در مطالعه گرفتم. بازی سرنوشت چنین رقم خورد که آن دوست عزیز، بسیار نابهنگام از میان رخت بریست و «دچار آبی دریای بی‌کران» شد و «پشت حوصله نورها دراز کشید» و «هیچ فکر نکرد» که ما «برای خوردن یک سیب» در این دنیای پرتلاطم «چقدر تنها ماندیم». علاقه وافر به سپهری، سالک مدرنی که هرچند توفیق دیدار او را نداشتم، اما سالهاست با او زندگی می‌کنم و در هوای او دم می‌زنم، مرا تاکنون دوبار به مشهد اردهال و بر سر مزار سهراب کشانده است. در این دو سفر، به اتفاق دو تن از دوستان صمیمی و همدل، شب تا صبح بر سر مزار سپهری، هشت کتاب و دیوان شمس خواندیم و حظ و بهره‌های معنوی و ادبی فراوان بردیم. «یاد باد آن روزگاران یاد باد».

ابتدای دهه هشتاد شمسی به قصد ادامه تحصیل در رشته فلسفه عازم انگلستان شدم. یکی از کتابهایی که در آن سفر چهار ساله، مونس من بود و هرگاه ملول و بی‌تاب و بی‌قرار می‌شدم و دلم می‌گرفت، بدان پناه می‌بردم و با خواندن آن وقتم خوش می‌شد و کبوتر جانم آرام و قرار می‌گرفت، هشت کتاب سهراب بود؛ سهرابی که با مرغ هوا دوست است و مصاحبت با او آرامش و طمانینه و قرار را به ارمغان می‌آورد: «هر که با مرغ هوا دوست شود/ خوابش آرام‌ترین خواب جهان خواهد بود/ آنکه نور از سر انگشت زمان برچیند/ می‌گشاید گره پنجره‌ها را با آه»^۱.

زمانی که انبان ذهنم را از مفاهیم و آموزه‌های فلسفی آکندم و خصوصاً آراء برخی از فیلسوفان دین و فیلسوفان اگزیستانسیالیست بر جانم نشست، برآن شدم تا از این منظر به اشعار سهراب نظر افکنم و احیاناً نکات نغزی را از میراث معنوی برجای مانده از این شاعر و نقاش کاشانی استخراج کنم و در قالب مقالاتی چند منتشر نمایم. مواجهه من با آثار سپهری، نه از منظر یک منتقد ادبی و فی‌المثل درباره تکنیک شعری او (که تخصصی در این زمینه

۱. سهراب سپهری، هشت کتاب، دفتر «حجم سبز»، شعر «سوره تماشا».

ندارم)؛ بلکه معطوف به سویه‌های اگزیزستانسیل و عرفانی و معنوی اشعار اوست.

«از بخت شکر دارم و از روزگار هم». جلد اول مقالاتم درباره شعر و عرفان سپهری تحت عنوان در سپهر سپهری بهار امسال منتشر شده است.^۱ در این کتاب، مفاهیمی نظیر امر متعالی، غم، مرگ، باد، باران، عشق... در قالب جستارهایی چند به بحث گذاشته شده است.

کتاب پیش‌رو عموماً شامل مقالاتی است درباره شعر و عرفان سپهری که در سالیان اخیر نگاشته شده‌اند. اولین جستار این مجموعه، «فلسفه لاجوردی سپهری»، متضمن واکاوی مضامین دفتر «ما هیچ، ما نگاه» است. سهراب در این دفتر از فلسفه‌ای سراغ می‌گیرد که لاجوردی رنگ است و متعلق به روزگاری است که «انسان/ در متن عناصر/ می‌خوابد» و «در سمت پرنده فکر می‌کرد» و «مغلوب شرایط شقایق بود». مواجهه غیرمفهومی^۲ با جهان پیرامون و عبور از دوگانه «سوژه/ ابژه» و کوگیتوی دکارتی از مقومات این نگرش فلسفی است.

«زندگی خوابها» پس از «فلسفه لاجوردی سپهری» درمی‌رسد و متکفل بررسی دفتر «زندگی خوابها» است. سهراب در این دفتر از فضای اجتماعی سیاسی اشعار دفتر «مرگ رنگ» فاصله می‌گیرد و به جای آفاق، سیر انفس می‌کند و احوال و تجارب اگزیزستانسیل خویش را به تصویر می‌کشد. مفاهیمی چون «رنج»، «سفر» و «تهی شدگی» که طنین بودیستی دارند از دل مشغولی‌های سهراب در این دفتراند؛ همچنین است مفهوم «رؤیا». سپهری در برخی از اشعار این دفتر، از رؤیاهای معنوی خویش پرده برگرفته و از به هم پیوستگی رؤیا و بیداری سخن گفته است.

«هبوط در هیچستان» عنوان جستار بعدی است. در این مقاله به بازخوانی تطبیقی کویریات شریعتی و هشت کتاب سپهری پرداخته‌ام. سالهاست با

۱. سروش دباغ، در سپهر سپهری، تهران، نگاه معاصر، ۱۳۹۳.

هبوط در کویر و گفتگوهای تنهایی شریعتی مانوسم و آنها را مکرر در مکرر خوانده‌ام. هرازگاهی که دلم می‌گیرد و بی‌تاب می‌شوم، به نوشته‌های اگزستانسیل شریعتی پناه می‌برم. قرابت‌های تامل‌برانگیزی میان نوشته‌های کویری و اشعار هشت کتاب می‌توان سراغ گرفت. در این جستار، افزون بر اشعار هشت کتاب به فقراتی از اطاق آبی هم استشهد کرده، به واکاوی مفاهیمی چون «عشق»، «تنهایی»... در آثار سپهری و شریعتی پرداخته‌ام.

«من چه سبزم امروز»، «سلوک عرفانی و امر سیاسی»، «مرگ در ذهن اقاقی جاریست» و «مناسک فقهی و سلوک عرفانی» عناوین جستارهای بعدی این مجموعه‌اند. بیش از سه سال است که تأمل و تتبع حول پروژه «طرحواره‌ای از عرفان مدرن» را آغاز کرده‌ام. ماحصل و نتایج این تتبعات تاکنون در قالب هفت مقاله منتشر شده است. سه مقاله نخست، در در سپهری سپهری منتشر شده‌اند؛ مقالات چهار، پنج، شش و هفت در این مجموعه گنجانده شده‌اند. امیدوارم تدبیر موافق تقدیر افتد و مقالات بعدی 'طرحواره‌ای از عرفان مدرن' که هنوز توفیق نگارش آنها را نیافته‌ام، در مجموعه دیگری انتشار یابند.

«من چه سبزم امروز» متکفل تبیین سویه انسان‌شناختی این پروژه است. برای انجام این مهم؛ مفهوم «فناء فی‌الله» صورت‌بندی و نقد شده است. با تفکیک میان «بی‌خودی» و «باخودی» و فرونهادن «باخودی» که هم‌عنان با خود محوری و خودشیفتگی است؛ می‌توان اصناف کژیها و پلشتیهای روحی و روانی را فرو نهاد و پای در وادی «بی‌خودی» نهاد. افزون بر این، سالک مدرن با تفکیک میان «خودمحوری روان‌شناختی»^۱ و «خودمحوری عقلانی»^۲، خودمحوری روان‌شناختی را فرو می‌نهد، اما خودمحوری عقلانی را که قوام‌بخش «خودآیینی»^۳ اوست، پاس می‌دارد و برمی‌کشد.

«سلوک عرفانی و امر سیاسی» به رابطه میان سالک مدرن و امرسیاسی می‌پردازد. چنان‌که درمی‌یابم، سالک مدرن، هم دل‌مشغول احوال وجودی و

-
1. psychological egoism
 2. rational egoism
 3. autonomy

خلوت خویش است و از سرگذراندن تجربه‌های کبوترانه؛ هم به جلوت می‌پردازد و به‌مثابه یک شهروند، آنچه را در «پولیس» می‌گذرد، رصد می‌کند. هرچند لزومی ندارد سالک مدرن مشغول سیاست‌ورزی در معنای متعارف کلمه شود و عضو فلان حزب و بهمان گروه سیاسی گردد؛ اما می‌تواند با پاسداشت حقوق بنیادین انسانها، در راستای نهادینه شدن سازوکار دموکراتیک در پولیس و کاهش درد و رنج آدمیان، برآید.

«مرگ در ذهن افاقی جاریست»، تلقی سالک مدرن از مرگ را روایت می‌کند. در این مقاله، با نگاهی پدیدارشناسانه به مقوله «مرگ»، مواجهه افراد با سرنوشت محتوم زندگی همه آدمیان ذیل چهار مفهوم «کورمرگی»، «مرگ هراسی»، «مرگاندیشی» و «مرگ‌آگاهی» صورت‌بندی شده است. کورمرگان ترجیح می‌دهند به این امر مهیب و عاقبت‌سوز نیندیشند و خود را به فراموشی بزنند. مرگ‌هراسان، هرازگاهی به یاد مرگ می‌افتند، اما چون تعلقات بسیار در جهان پیرامون دارند و به تعبیر مولوی شیرین زیسته‌اند، تلخ می‌میرند و رها کردن تعلقات برای‌شان دشوار می‌نماید. مرگاندیشان مکرراً یاد مرگ می‌کنند و درک خویش از حقیقت زندگی خود را حول آن تنظیم می‌کنند؛ مرگاندیشانی چون مولوی جهان را به‌سان زندان انگاشته، رضایت‌مندانه در پی برگرفتن تیشه و حفره کردن زندان‌اند؛ برخی از مرگاندیشان نیز معنایی در زندگی نمی‌یابند و تلخ‌کامانه به زیستن خود بر روی کره‌خاکی خاتمه می‌دهند. مرگ‌آگاهان، که سالکان مدرن به این گروه متعلق‌اند، به‌سان مرگاندیشان، در اندیشه مرگانند و از سرنوشت محتوم خویش غافل نیستند، درعین‌حال زندگی این‌جهانی را جدی گرفته و «در حال» زندگی می‌کنند و ابن‌الوقت‌اند و انتقام مرگ را از زندگی می‌گیرند. به نزد ایشان، از قضا، سرشت تراژیک زندگی اقتضا می‌کند که قدر اینجا و اکنون را بدانند، که «کس را وقوف نیست که انجام کار چیست».

«مناسک فقهی و سلوک عرفانی»، تلقی سالک مدرن از مناسک فقهی را به بحث می‌گذارد. برای انجام این مهم، از تفکیک میان باب «عبادات» و باب «معاملات» بهره گرفته شده است. مناسک دینی نظیر نماز و روزه به زندگی معنا می‌بخشند و سالک می‌تواند با اشتغال بدان‌ها احوال خوشی را نصیب

برد؛ سالکی که در دل فرهنگ ایرانی - اسلامی زیسته و بالیده، نسبت ویژه‌ای با این سنت و مناسک آن دارد که با دیگر سنن معنوی ندارد. همان‌طور که ما فارسی‌زبانیم و از خواندن شعر فارسی و گوش کردن به موسیقی اصیل ایرانی لذتی می‌بریم که از دیگر انواع شعر و موسیقی نمی‌بریم؛ انس و الفت سالک مدرن - با عنایت به پیشینه معرفتی و تربیتی ایرانی - اسلامی‌اش - با این سنت معنوی بی‌بدیل است و جایگزینی ندارد. از احکام عبادی که درگذریم، در قلمرو احکام اجتماعی، سالک مدرن با توزین احکام فقهی اجتماعی در ترازوی اخلاق و عدالت؛ در صورت لزوم به ترجمه فرهنگی آنها همت گمارده، بدان‌ها صورت نوین می‌بخشد. در تمام مقالات چهارگانه 'طرحواره‌ای از عرفان مدرن' فوق، به تفاریق به اشعار گوناگون هشت کتاب سپهری برای ایضاح بیشتر مدعیات استشهاد شده است.

پس از مقالات 'طرحواره‌ای از عرفان مدرن'، نوبت به «خواهر تکامل خوشرنگ» می‌رسد. مواجهه سپهری با «زن» در این مقاله تبیین شده؛ برای انجام این مهم، برخی از مفاهیم روانکاوانه یونگی نظیر «آنیما» و «آنیموس» به‌کار گرفته شده‌اند. سهراب در دفاتر نخستین، خصوصاً در دفتر «آوار آفتاب» از زن انتزاعی و اثیری سخن می‌گوید، زنی که در پیرامون نمی‌توان آنرا سراغ گرفت و یافت. مطابق با آموزه‌های یونگی، سهراب در این اشعار به سروقت نیمه تاریک و روان زنانه خویش رفته و آن را به تصویر کشیده است. در دفاتر «مسافر» و «حجم سبز»، حضور روان زنانه روشن‌تر و برجسته‌تر است و سهراب از تعبیری چون «زن شبانه موعود» و «حوری تکلم بدوی» برای اشاره به روان زنانه خویش بهره برده است. افزون بر این، سهراب، در دفاتر مختلف هشت کتاب، زن پیرامونی را نیز به تصویر کشیده، از مادر و خواهرش تا «دخترکی بی‌پا» و «دختر بالغ همسایه» و شعر «دوست» که در سوگ فروغ فرخزاد سروده است.

«ناتوانی دستهای سیمانی»، جستار بعدی این مجموعه است. تطوّر احوال فروغ فرخزاد و مواجهه آگزیستانسیل او با پدیده مرگ، در این مقاله

محوریت دارد.^۱ فروغ در دو دفتر «تولد دیگر» و «ایمان بیاوریم به آغاز فصل سرد»، احوال اگزیستاسیل خویش را به نیکی برآفتاب افکنده است، هرچند تلاطم‌های سنگین وجودی دفاتر پیشین از میان رخت بر بسته، اما سردی، آرامش و احیاناً فسردگی، خصوصاً در دفتر «ایمان بیاوریم به آغاز فصل سرد» سر برآورده است. برای آشنایی بیشتر با دغدغه‌های وجودی فروغ، دو مفهوم «هیچ» و «باد» در اشعار فرخزاد با مفاهیم «هیچستان» و «باد» در اشعار سپهری مقایسه شده است.

«پاکی آواز آبها» آخرین مقاله این مجموعه است. اصناف ایمان‌ورزی به روایت نگارنده در این مقاله از یکدیگر تفکیک شده‌اند: «ایمان‌ورزی شورمندانه»، «ایمان‌ورزی معرفت‌اندیشانه»، «ایمان‌ورزی از سرطمانینه» و «ایمان‌ورزی آرزومندانه». ایمان‌ورزی شورمندانه را می‌توان در آثار عرفا و فیلسوفانی چون مولوی و کیرکه‌گارد سراغ گرفت، سپهری هم وقتی از ایمانی یاد می‌کند که از «تابش استوا گرم» است، همین معنا از ایمان را مدنظر دارد. ایمان‌ورزی معرفت‌اندیشانه، ناظر به مواجهه فلسفی و کلامی با مقوله ایمان است و از جنس «دانش گزاره‌ای»^۲. ایمان‌ورزی از سرطمانینه با آرامش و طمانینه و احیاناً «حکمت سرد»^۳ درمی‌رسد و در آن از شورمندی نمی‌توان سراغی گرفت. ایمان‌ورزی آرزومندانه، سنخی از ایمان است که در آن فرد مؤمن ایمان ندارد؛ اما در آرزو و حسرت ایمان‌ورزی به سر می‌برد. کسی که «ندانم‌انگار»^۴ و یا «خدانا‌باور»^۵ است و همچنان از زیستن در ساحت قدسی مایوس نشده؛ هرچند اکنون باوری به ساحت قدسی و امر متعالی ندارد، مطابق با این تلقی مؤمن است؛ چراکه ایمان در مقابل «یاس»

۱. نسخه دیگری از این مقاله تحت عنوان 'پشت حوصله نورها' پیش از این در در سپهر سپهری منتشر شده است. بخش‌های زیادی از آن مقاله را مجدداً نوشته و نکات جدید و منابع متعددی را بدان افزوده‌ام. از این رو، بر آن شدم تا آن را به‌نحو مستقل در این مجموعه قرار دهم.

2. propositional knowledge
3. cold wisdom
4. agnostic
5. atheist

می‌نشیند، نه در مقابل «شک». زبان حال چنین مؤمنی به تعبیر زیبایی اخوان ثالث چنین است: «ای همه هستی ز تو آیا تو هم هستی؟». برخی از اشعار فروغ نظیر شعر «آیه‌های زمینی» در دفتر «تولد دیگر»، روایت‌گر این سنخ از ایمان‌ورزی است.

پس از مقالات نوبت به گفتگوها می‌رسد. «بازخوانی پروژه عرفان مدرن»، چنانکه از نامش برمی‌آید، معطوف به مفهوم «عرفان مدرن» و حدود و ثغور آن به روایت نگارنده است و احیاناً تفاوت و تشابه آن با پروژه «عقلانیت و معنویت» جناب مصطفی ملکیان. «مکتب شیراز و سلوک عرفانی» به سلوک عرفانی سعدی و حافظ، دو نماینده برجسته «مکتب شیراز» می‌پردازد و از ربط و نسبت و تفاوت و تشابه آن با «عرفان مدرن» و مشی سالکان مدرنی چون سهراب سپهری، علی شریعتی و داریوش شایگان سراغ می‌گیرد. «در پی آواز سپهری» ناظر به در سپهر سپهری است و در مقام نسبت‌سنجی میان عرفان سنتی و عرفان مدرن. «دم زدن در هوای سهراب» از مؤلفه‌های مفهوم «عرفان مدرن» سراغ می‌گیرد و نسبت میان شعر سپهری و سیاست و همچنین انس بسیار سهراب با عرفان شرقی را به بحث می‌گذارد. علاوه بر این، «ایمان ورزی از سر طمانینه» سراینده هشت کتاب در این گفتگو تبیین شده است.

«ضمائم» پس از گفتگوها در کتاب گنجانده شده است. «پر از طراوت تکرار»، نوشتاری است که به مناسبت سالروز تولد سهراب سپهری نگاشته شده است. «نوبت عاشقی» متکفل بحث از انواع عاشقی به روایت نگارنده است. در این نوشتار، ذیل سنخ پنجم از انواع عاشقی - عشق اگزستانسیل - به برخی از اشعار سهراب استشهد شده است. «پیوند عمر بسته به مویست»، در پاسخ به این پرسش نشریه «اندیشه پویا» که اگر شش ماه دیگر زنده باشید، چه می‌کنید، نوشته شده است. در این نوشته آورده‌ام که یکی از کارهایی که در این مدت انجام خواهم داد، خواندن کتاب‌هایی است که سالها مونس و همدم من بوده‌اند؛ یکی از این کتاب‌ها، بدون تردید، هشت کتاب سپهری است.

۱. اصطلاح «مکتب شیراز» را از داریوش آشوری وام کرده‌ام.

آخرین جستار بخش ضمائیم کتاب، گزارش جلسه رونمایی در سپهر سپهری است. بهار سال نود و سه، در سپهر سپهری منتشر شد. جلسه رونمایی این کتاب با حضور استاد محترم مصطفی ملکیان و دوست عزیز نیما افراسیابی برگزار شد. جناب ملکیان، از سر لطف مقالات کتاب را بررسی کرده، افزون بر ابراز محبت در حق من، ملاحظات انتقادی خود را با مخاطبان در میان نهادند. از این بابت از ایشان صمیمانه سپاسگزارم. این جلسه، سومین باری بود که ایشان از سر محبت در جلسات نقد و بررسی کتاب‌هایم شرکت کردند. پیش‌ازین، جناب ملکیان در جلسات نقد و بررسی دو اثر در باب روشنفکری دینی و اخلاق و زبان و تصویر جهان حضور یافتند.

«سروش سپهری» مؤخره این مجموعه است. نیما افراسیابی، در این مقاله بلند محققانه، هم به سپهری پژوهی‌های من پرداخته، هم به بازخوانی پروژه «عرفان مدرن» همت گمارده و ملاحظات انتقادی خود را طرح کرده است. از ایشان بابت عنایتی که به من و آثارم در حوزه سپهری پژوهی داشته‌اند، بسیار سپاسگزارم.

تمام مقالات، گفتگوها و مطالب بخش ضمیمه و همچنین مؤخره کتاب پیش از این منتشر شده‌اند. درعین حال، برای انتشار در این مجموعه، تمام جستارها به دقت بازخوانی شده، افزون بر ویرایش فنی، برخی نکات و ارجاعات تازه بدان‌ها افزوده شده است. همچنین جهت روشن‌تر شدن ارتباط مضامین مقالات با یکدیگر، از ارجاعات درون‌متنی بهره گرفته شده است.

به پیشنهاد و همت دوستان همدل، دو سال پیش، سلسله جلساتی تحت عنوان «کارگاه شعر سهراب سپهری و فروغ فرخزاد» در دانشگاه تورنتو برگزار شد. در آن ایام، علاقه و مشارکت دوستان در من انگیزه مضاعف ایجاد کرد که این جلسات را به جدّ پی بگیرم و پیش برم و به بازخوانی و بررسی تمام اشعار این دو شاعر برجسته معاصر همت گمارم. برخی از جستارهای این مجموعه نظیر «فلسفه لاجوردی سپهری»، «زندگی خوابها»،

«خواهر تکامل خوشرنگ» و «ناتوانی دستهای سیمانی» محصول جلسات این کارگاه است. از این دوستان عزیز، بسیار سپاسگزارم. همچنین، ممنونم از آقای بهزاد محمدی برای صفحه‌آرایی این اثر. سرکار خانم پروانه امانی تمام کتاب را با دقت و حوصله خواندند و آن را از اغلاط تایپی و ویراستاری پیراستند، از ایشان متشکرم. در خاتمه، ارج می‌نهم زحمات آقای محمد رزمی، مدیر فرهنگ دوست نشر صراط را برای نشر این اثر.

فلسفه لاجوردی سپهری از تأملات و تتبعات من درباره شعر و عرفان سهراب سپهری و مفهوم «عرفان مدرن» در چند سال اخیر پرده برمی‌گیرد و پس از در سپهر سپهری درمی‌رسد. خواننده این اثر، می‌تواند میزان دل‌بستگی عمیق نگارنده به احوال و اقوال سهراب را از لابلائی سطور کتاب حدس زند و دریابد. بارها در خلوت این بیت حافظ را خطاب به سپهری زیر لب زمزمه کرده‌ام:

چه خوش صید دلم کردی بنام چشم مستت را
که کس آهوی وحشی را از این خوشتر نمی‌گیرد

چنان‌که درمی‌یابم، اگر بخواهیم از حدود و ثغور سلوک معنوی در جهان راززدایی شده کنونی ذیل سنت ایرانی - اسلامی سراغ بگیریم و مؤلفه‌ها و مقومات آن را برشمردیم، نباید سپهری و میراث معنوی ماندگار او را نادیده انگاریم. سهراب به مثابه سالک مدرنی که دغدغه‌های ژرف معنوی دارد، با برآفتاب افکندن تأملات خویش درباره مقولاتی نظیر مرگ، عشق، باد، باران، امر متعالی، غم، فلسفه لاجوردی، تنهایی، رؤیا... منظومه‌ای را سامان بخشیده است. رواست که ما هم از این میراث ماندگار، برای نظم و نسق بخشیدن به سلوک معنوی خویش در این زمانه پر تب و تاب، توشه‌ای بگیریم:

«رخت‌ها را بکنیم/ آب در یک قدمی است/ روشنی را بچشیم/... لب دریا برویم/ تور در آب بیندازیم/ و بگیریم طراوت را از آب/ ریگی از روی زمین

برداریم / وزن بودن را احساس کنیم / ..روی پای تر باران به بلندی محبت
برویم / در به روی بشر و نور و گیاه و حشره باز کنیم»^۱.

سروش دباغ

تورنتو - اسفند ۹۳